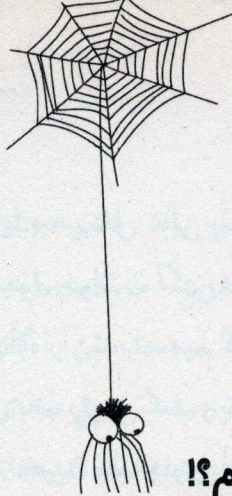




دم گربه به چه درد می خورد؟

الهام مزارعی

تمویرگر: الهه بهین



من با این دم چه کار کنم؟!

آقای گربه تازه از شغل آشغال گردی استعفا داده بود.
مدام توی خانه راه می رفت و می غُر می غُر می کرد. خانم
گربه حسابی کلافه شده بود. فریاد زد: «خسته شدم، تا

کی می خوای توی خانه بشینی و من رو حرص بدی؟

باید دوباره بری سر کار، زود باش کاری بکن،

داری پیر می شی.»

آقای گربه گفت: «نه نه! دیگه

به هیچ وجه حاضر نیستم

یه گربه ی آشغال گرد



باشم. باید یه شغل عالی پیدا کنم.»

او مشغول خواندن آگهی‌های روزنامه بود که آگهی استخدام رئیس اداره را دید، تصمیم گرفت رئیس اداره شود. فکر کرد باید مثل یک رئیس کت و شلوار بپوشد. رفت و یک دست کت و شلوار خرید، بعد جلوی آینه ایستاد و آن را تنش کرد. اول کمی به راست چرخید و بعد به چپ. لبخندی زد و گفت: «وای چه آقا شدم، یه رئیس واقعی!»

چپ و راست می‌شد و سبیلش را تاب می‌داد که یک دفعه شلوارش پاره شد و دم درازش بیرون افتاد. آقای گربه از گربه‌ی توی آینه خجالت کشید، دستش را پشتش گرفت و دوید طرف اتاق خواب. فقط یک ساعت وقت داشت تا خودش را به اداره برساند، اما وقتی که باید سوار ماشینش توی اتوبان می‌رفت تا به اداره برسد، روی تخت خوابش نشسته بود و شلوار پاره‌اش را برانداز می‌کرد. فکر کرد: رئیس با شلوار پاره که نمی‌شه، این جور برم اداره همه به من می‌خندن.

سعی کرد درز شلوار را کوک بزند. وقتی دوباره آن را پوشید، صدای خنده‌داری شنید و باز دمش روی زمین افتاد. آقای گربه خیلی عصبانی شده بود. نوک دمش را گاز گرفت و همین که دندانش توی دمش فرو رفت، جیغ بلندی کشید و محکم به زمین خورد. فکر کرد: باید شلوار گربه‌ها پاچه‌ای اضافی داشته باشد، این جور دمش معلوم نمی‌شود. از تصور پاچه‌ی شلواری که پشت سرش کشیده می‌شد، خنده‌اش گرفت و با خودش گفت: «آن وقت باید به دمم کفش هم بپوشونم، اما هیچ کفش سه‌لنگه‌ای پیدا نمی‌شه.»

آقای گربه فکر کرد و فکر کرد. او تصمیم گرفت دمش را همراه یکی از پاهایش داخل یک پاچه کند. وقتی شلوار را پوشید دید یک پایش کلفت‌تر از پای دیگرش شده و پایین دمش از پاچه بیرون زده. با خودش گفت: «این جور هم نشد، باید کار دیگه‌ای بکنم.»

آن قدر راه رفت و فکر کرد تا بالاخره دستانش را به هم